

# ترس و لرز

غلامحسین ساعدی



مؤسسه انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

## فهرست

۹	قصه اول
۳۱	قصه دوم
۶۹	قصه سوم
۹۳	قصه چهارم
۱۱۹	قصه پنجم
۱۴۹	قصه ششم

## قصه اول

آفتاب وسط روز بود که سالم احمد از خواب بیدار شد. هوا دم کرده بود و عوض خنکی اول صبح، گرمای شدیدی از سوراخی سقفِ بادگیر به داخل اتاق می ریخت. سالم احمد بلند شد و لنگوته اش را از کنار دیوار برداشت و دور سر پیچید و رفت توی تن شوری و سطل ها را برداشت و آمد روی ایوان. چند لحظه ای منتظر شد تا به روشنایی تند ظهر عادت کند و بعد سطل ها را زمین گذاشت و دو چرخه اش را که به درخت کنار تکیه داده بود، آورد توی سایه. طناب پشت بند دو چرخه را باز کرد و سطل ها را به ترک دو چرخه بست و کفش های چوبی اش را پوشید و در حالی که دو چرخه را با دست راه می برد، از حاشیه ایوان به طرف بیرون راه افتاد. همین طور که می رفت نیم تنه ف دو چرخه و پاهای خودش را در شیشه های تاریک اتاق های زمستانی تماشا می کرد.

نزدیک در حیاط که رسید صدای سرفه ناآشنایی بلند شد. سالم احمد ایستاد و گوش خواباند. صدای سرفه تکرار شد و به دنبال آن، صدای غریبه ای که انگار پاروی شکسته ماشوئه ای آب را شکافت.